Getty Images

عاطفه رضوان نیا
مترجم

تا بعد از ظهر دیگر همه چیز تمام شده بود. در حالی که بوی سوختگی از تمام روستا به مشام می رسید، یک افسر ارتش فریاد زد، «ما ۱۰۰ بشقاب برنج و مرغ کاری می خواهیم. برایمان آماده کنید.» این حد از وحشیگری شوک آور بود اما نه برای «اسلام»، مردی ۶۰ ساله که سابقاً عضوی از همین ارتش بوده است. اسلام، یک سرباز سابق بودایی بود اما بعد از ازدواج با یک زن روهینگیایی به دین اسلام گروید. او اکنون در کمپ های شلوغ بنگلادش به سر می برد. اسلام می گوید وقتی همسر و ۵ فرزندش با سایر همسایگان از میانمار گریختند، او در اسارت بودایی ها بود. آنها پیش از حمله به روستا و آغاز قتل عام گسترده خود، اسلام را دستگیر کرده و هفته ها تلاش کردند او را به آیین بودایی بازگردانند. او می گوید تمام مدت شاهد آماده شدن سربازان بودایی برای حمله به روستایش بوده است.

نمی خواهم به میانمار بازگردم

بودایی سابق از کشتار بی رحمانه مسلمانان روهینگیا می گوید

اسلام، لاغراندام با بازوهایی تنومند و تتو شده می گوید: «تمام مدت شاهد همه چیز بودم اما نمی توانستم کاری انجام دهم فقط نشستم و نگاه کردم.» داستان او با داستان بیش از نیمی از ساکنان روهینگیایی که به صورت جداگانه مصاحبه شده اند مطابقت می کند. این داستان ها زوایای تازه ای از یک رویداد وحشتناک را که سازمان ملل و رهبران جهانی از آن به عنوان فراخوان پاکسازی قومی یاد کرده اند، روشن ساخته است. بیش از ۶۵۰ هزار روهینگیایی - اعضای یک جامعه اقلیت مسلمان در میانمار - از ماه اگوست تاکنون کشورشان را به قصد پناهنده شدن در بنگلادش ترک کردند. آنها که مدت ها تحت تعقیب سربازان بودایی بودند، می گویند سربازان، پلیس و شبه نظامیان بودایی در عملیاتی موسوم به «پاکسازی»، زنان و کودکان را به صورت گروهی مورد تجاوز قرار دادند، به اعدام های گروهی دست زدند و صدها نفر را زنده سوزاندند. ارتش میانمار این سخنان را کذب و داستان های ساختگی خوانده است. اسلام که بیش از یک دهه را به عنوان سرباز بودایی در ایالت راخین خدمت کرده می گوید: «ارتش می خواهد مسلمانان را به طور کل از میانمار حذف کند.»

اسلام بعد از آنکه در سال ۱۹۸۳ نیروی ارتش را ترک کرد در ایالت راخین ساکن شد. بودایی های راخین همواره مراودات کشاورزی و ماهیگیری با مسلمانان روهینگیایی داشته اند. همین مراودات بود که اسلام را با یک زن روهینگیایی به نام ماربیار خاتون آشنا کرد. اسلام می گوید او دختر بانمک و شجاعی بود اما فقط او نبود که مرا به دین اسلام علاقه مند کرد بلکه من متوجه درد و رنج و فشارهایی شدم که مردم روهینگیایی با آن دست و پنجه نرم می کردند. اما ازدواج این دو، کار آسانی نبود. نیروهای امنیتی مدارک آنها را گرفتند و مجبورشان کردند برای بازپس گیری مدارکشان به آنها رشوه بدهند. علی رغم تفاوت سنی قابل توجه، این دو نفر هر روز به هم نزدیکتر شدند. «چطور می توانم عشق را تعریف کنم؟ احساس همدردی هم خودش عشق است.»

اسلام بالاخره بعد از کشمکش های فراوان در سال ۲۰۰۸ با ماربیار ازدواج کرد و به اسلام گروید. حرکتی که می گوید فقط به خاطر ماربیار نبوده است. بعد از ازدواج آن دو به بخش روهینگیایی روستا نقل مکان کردند و صاحب چهار پسر و یک دختر شدند.

اسلام که فردی تحصیلکرده و با کمالات بود بسرعت مورد احترام ساکنان قرار گرفت و به نمایندگی از ساکنان روستا فرم هایی که به زبان برمه ای بود را پر می کرد. دوستان و همسایگان او و ماربیار را پلی بین دو جامعه توصیف می کنند. در نخستین ساعات روز ۲۵ آگوست سال ۲۰۱۷، گروهی از نیروهای ارتش نجات بخش روهینگیا به نام آراکان، با تفنگ و چاقو و چوب به مقر پلیس در راخین شمالی حمله کردند. همین حملات بهانه ای به دست بودائیان داد تا با بی رحمانه ترین شکل ممکن پاسخ دهند.

شاهدان می گویند بعد از این حملات گروهی از روستاییان از راخین شمالی وارد بخش روهینگیایی شدند و اسلام را دستگیر کردند. ساکنان می گویند یکی از ریش سفیدان روستا امنیت آنها را تضمین کرد و گفت اگر سربازان به روستا یورش آوردند به سمت رودخانه بروند.

اسلام می گوید: «احتمالاً آنها روهینگیایی ها را بازی داده اند.» روز ۳۰ آگوست، سربازان به روستای تولاتولی، که روهینگیایی ها در آن ساکن بودند یورش بردند. اسلام و سایر ساکنان روستا می گویند یگانی که به آنها حمله کرده معمولاً در شمال غرب کشور مستقر است اما گویی آن را برای نابودی ارتش نجات بخش روهینگیا به خدمت گرفته بودند. ماربیار در حالی که با دست بر سرش می کوبد می گوید: «هر وقت این داستان را می گویم، حالم بد می شود.» او و کودکانش توانستند از عرض رودخانه عبور کنند و به روستای مجاور پناه ببرند اما بسیاری از روهینگیایی ها در ست در لبه رودخانه توسط سربازان و بودایی هایی که همگی مسلح به چاقو بودند، محاصره شدند. برخی به داخل آب پریدند و برخی فرار کردند اما مورد اصابت گلوله قرار گرفتند. آن تعدادی که باقی ماندند توسط سربازان به دو گروه تقسیم شدند: مردان یک طرف و زنان در طرف دیگر. شاهدانی که روزنامه گاردین با آنها مصاحبه کرده گفته اند، زنان را مجبور کردند بایستند و مرگ همسران و پسران و پدران خود را به ضرب گلوله تماشا کنند. برخی تظاهر به مردن کردند. برخی تلاش کردند مردان را مخفی کنند. و آنهایی که طلب آب کردند با چاقو زخمی شدند. بچه ها ضجه می زدند. بعد زنان را در گروه های کوچک به داخل خانه ها بردند و به آنها تجاوز کردند و کتکشان زدند. سرآخر هم خانه ها را به آتش کشیدند.

> اسلام، پیرمرد میانماری: می گویند ما می توانیم به روستایمان برگردیم اما همه چیزمان را نابوده کرده اند. چه کسی به ما پول می دهد که خانه هایمان را دوباره بسازیم؟ چه کسی اموال به غارت رفته ما را باز می گرداند؟ چه کسی عدالت را اجرا می کند؟ من در میانمار آزادی کامل داشتم. می توانستم هر جایی که خواستم بروم. اما آن زندگی و ریشه هایم در این کشور را نمی خواهم، چون زن و فرزندانم اینجا هستند. خدا به من اجازه نمی دهد که آنها را ترک کنم

■ ما دستور داریم همه را بکشیم

اسلام که تمام این مدت در بخش بودایی روستای راخین بازداشت بوده می گوید از همه چیز خبر داشته است. «اول هیچ چیزی نمی توانستم ببینم اما بعد ش صدای گلوله و فریاد را شنیدم. من آتش و دودی که از آن بر می خاست را دیدم. دیدم که یک هلیکوپتر بر زمین نشست و افسران ارشدی که همگی مسلح بودند از آن خارج شدند. آنها به سربازان تفنگ و گلوله دادند و گفتند هیچ کس را در آب نیندازند بلکه همه را بسوزانند.» اسلام می گوید افسران ارشد گفتند: هر کسی که از دستور تمرد کرد را می توانند، بکشند. شنیدم که یکی از افسران گفت به «ما دستور داده اند همه روستاییان و هر کسی که از کشتن روستاییان تمرد کرد را بکشیم.» سربازان و روستاییان خانه هایی که هنوز پابرجا بودند را غارت کردند، برنج و موتورسیکلت و حیوانات را دزدیدند. اسلام می گوید: «بوی سوختگی اجساد به قدری مشمئزکننده بود که نمی توانستیم داخل روستا بمانیم.» اسلام می گوید، سربازان بودایی کتکش زده اند و مجبورش کرده اند که به اسلام توهین کند. او می گوید سربازان به او گفته اند: «تو برادر مایی و این کشور ماست. کلارها (واژه ای ناخوشایند که به جای واژه مسلمان در زبان برمه ای استفاده می شود) دیگر در این کشور جایی ندارند.» اسلام می گوید یک شب که سربازان مست کرده بودند توانسته از فرصت استفاده کرده و فرار کند. او سپس راهی بنگلادش جایی که زن و فرزندانش در آن بودند می شود. ماربیار می گوید: «وقتی دیدمش غش کردم. فکر می کردیم که مرده است.» اسلام و ماربیار در تولاتولی زندگی خوبی داشتند. آنها یک خانه خوب داشتند و صاحب چند گاو و بوفالو و مرغ و خروس بودند. حالا در یک کمپ پناهندگی در یک چادر زندگی می کنند. جایی که وزوز مگس و پشه و شلوغی آزاردهنده است.

اسلام می گوید: می گویند ما می توانیم به روستایمان برگردیم اما همه چیزمان را نابوده کرده اند. چه کسی به ما پول می دهد که خانه هایمان را دوباره بسازیم؟ چه کسی اموال به غارت رفته ما را باز می گرداند؟ چه کسی عدالت را اجرا می کند؟ به عنوان یک بودایی سابق، اسلام این اجازه را دارد که هر جایی از میانمار که می خواهد زندگی کند. اما او به داشتن زندگی آزاد پشت کرده و می خواهد بی جا و سرزمین در کنار خانواده اش در تبعید زندگی کند. او احساس پشیمانی نمی کند. «من در میانمار آزادی کامل داشتم. می توانستم هر جایی که خواستم بروم. اما آن زندگی و ریشه هایم در این کشور را نمی خواهم، چون زن و فرزندانم اینجا هستند. خدا به من اجازه نمی دهد که آنها را ترک کنم.»

منبع: گاردین